

شارحان ملاصدرا و قاعده "الحق ماهیته انیته"

مریم شریف پور^۱، آمنه باقری^۲

^۱ استادیار گروه معارف دانشگاه آزادعلوم پزشکی تهران.

^۲ استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد علوم پزشکی تهران.

نویسنده مسئول:

آمنه باقری

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۷۸-۹۰

چکیده

یکی از بحث‌های مهم علم کلام و فلسفه و عرفان نظری ماهیت نداشتن خدای متعال است. این مسأله بر مبانی عمیق عقلی و استدلالی استوار است و آثار دینی و اعتقادی متعدد، و تاثیر زیادی در بهتر فهمیدن بعضی از آیات شریفه قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام دارد. فیلسوفان بعد از تقسیم مفهوم کلی موجود به واجب و ممکن، در بخشی از مباحث فلسفی به احکام واجب و در بخشی دیگر به احکام ممکن می‌پردازند. بعد از اثبات وجود واجب تعالی اولین بحثی که طرح می‌شود این است که: «واجب الوجود صرف هستی است که منزله از هرگونه ماهیت می‌باشد.» این ماهیت نداشتن که «لیس للواجب ماهیه» مانند دیگر صفات سلبیه، به سلب نقص برمی‌گردد، و مرجع سلب نقص، همان کمال نامحدود بودن و صرف هستی بودن موصوف است، چون واجب، هستی محض و کمال نامحدود است پس هیچ نقصی ندارد.

یکی از نقصها ماهیت است که از واجب سلب می‌شود. و واجب الوجود همانطور که سبوح است یعنی از هر نقص مبرا است، قدوس هم می‌باشد یعنی از هر کمال محدودی هم منزله می‌باشد زیرا کمال محدود اگرچه برای موجود ممکن کمال است لیکن برای واجب الوجود نقص خواهد بود. تبیین این مطالب قاعده "الحق ماهیته انیته" می‌باشد که فیلسوفان بعد از ملاصدرا آن را پذیرفته اند و با تبیین آن به شرح صفات واجب پرداخته اند.

کلیدواژه: حق، ماهیت، انیت، ملاصدرا، واجب الوجود.

بیان مساله

با بررسی انجام شده، تاریخچه این قاعده تا زمان فارابی مشخص است، که چه کسانی در این زمینه (از فلاسفه و یا متکلمین)، نفیا یا ایجابا نظر داده و دلیل آورده‌اند.

فارابی در رساله "الدعای القلیه" خود این مطالب را منسوب به ارسطو می‌داند که وی در صفات سبب اول برای موجودات (واجب الوجود) چنین گفته است: «و ان وجوده لیس لاحقا لماهیة غیر الوجود، و انه لاماهیة له غیر انه واجب الوجود و هی انیته، فیکون لاجنس له و لافصل له و لاحد و لابرهان علیه و ...» (رسائل فارابی، ۳ و ۲)

وی همچنین در رساله زینون چنین می‌گوید: که از زینون کبیر شاگرد ارسطاطالیس رسائی دیدم که شامل ۵ فصل است: ۱- دلایل وجود مبدأ اول. ۲- صفات مبدأ اول. ۳- نسبت اشیاء به مبدأ اول. ۴- نبوت. ۵- معاد. نصاری آن را شرح کرده و در طی آن چیزهایی از آن کم کرده یا به آن افزوده‌اند. پس من خودم آن را شرح نمودم.

وی این مطالب را منسوب به زینون شاگرد ارسطاطالیس می‌داند که در فصل دوم در صفات مبدأ اول چنین می‌گوید: پس از اینکه از خداوند جسم بودن و مرکب بودن را نفی می‌کند. می‌گوید او واحد است از تمام وجوه. و از آنجا که ترکیب از ماهیت و وجود نیز نوعی عدم وحدت است، و با توجه به این عبارت می‌توان چنین برداشت کرد که آنها نیز برای خداوند ماهیتی قائل نبودند و خداوند را وجود محض می‌دانستند.

با استناد به این مطالب می‌توان گفت: این قاعده از جمله نخستین قواعد فلسفی است که نزد فیلسوفان مطرح بوده است. (که البته تعابیر مختلفی را داشته است و در نهایت همگی یک منظور و هدف را داشته‌اند و آن سلب ماهیت از وجود باری تعالی بوده است) و لذا بیشتر به اهمیت این قاعده پی می‌بریم. البته تحقیق در صحت انتساب این مسأله به ارسطو و بیان سهم فیلسوفان یونان در بسط این قاعده محتاج مطالعه تاریخی مستقلی است و از اهداف نوشتار حاضر بیرون است.

در باب اهمیت این بحث باید گفت: اگر توجهی به عمق مسأله نشود شاید تصور شود که اهمیت چندانی بر این مسأله مترتب نیست و نیاز و ضرورتی به بحث از آن نمی‌شود. اما با توجه به ابعاد و نتایج مسأله، اهمیت فوق العاده آن روشن می‌گردد.

بعضی از فیلسوفان بزرگ در یک کتاب فلسفی دو بار (مثل علامه طباطبایی که در نهاییه الحکمه در فصل سوم، مرحله چهارم/ ۴۸ و نیز در فصل سوم مرحله دوازدهم/ ۲۴۰) و برخی چهار بار (مثل صدرالمتهلین در اسفار ۹۶/۱، ۴۸/۶ و ۹۶/۶ و ۴۵۳/۳) به بحث از این مسأله پرداخته‌اند، و این بیانگر اهمیت ویژه و فوق العاده این مسأله نزد آنان است. خواجه نصیرالدین طوسی در پایان شرح اشارات فصل هفدهم، نمط چهارم می‌گوید: «هذه المسألة التي هي اعظم المسائل الإلهية شأنًا» (۴۰ / ۳) بنابراین در مباحث الهیات کمتر مسأله‌ای به اهمیت این مسأله می‌رسد.

علامه طباطبایی علت مطرح شدن این بحث را چنین ذکر کرده است: «ثبوت وجود بر موجودات ممکن الوجود هم احتیاج به واسطه در ثبوت دارد. مثل هر وجود امکانی، و هم احتیاج به واسطه در عروض دارد: مثل ثبوت وجود بر ماهیت، اما واجب الوجود برای وجود خود نه احتیاج به واسطه در ثبوت دارد و نه واسطه در عروض. ادله اثبات وجود واجب الوجود دلالت می‌کنند بر اینکه واجب الوجود در وجود خود واسطه در ثبوت ندارد. ولی این ادله واسطه در عروض را نفی نمی‌کنند، بنابراین باید بحث ماهیت نداشتن خدا مطرح شود تا روشن شود که خداوند واسطه در عروض نیز ندارد. پس بدون این مسأله بحث اثبات واجب کامل نمی‌گردد. (پاورقی اسفار، ۱ / ۹۶)

با توجه به آنکه خواجه در ابتدای فصل هفدهم، نمط ۴ اشارات گفته است: این مسأله از مقدمات توحید است. ما نمی‌توانیم به طور کامل با کلام علامه طباطبایی موافقت کنیم. و بهتر آن است که گفته شود: این مسأله حلقه واسطه بین اثبات واجب و اثبات توحید ذاتی است. و تکمله آن بحث است، زیرا واسطه در عروض را نفی می‌کند. و مقدمه بحث توحید است، زیرا بسیط بودن خدا را اثبات می‌کند.

در اهمیت بحث اثبات واجب و بحث اثبات توحید ذاتی در مسایل فلسفی و کلامی جای تردید و ابهام نیست. و همین امر، اهمیت بحث ماهیت نداشتن واجب الوجود را نیز نشان می‌دهد.

با توجه به اهمیت فلاسفه بعد از ملاصدرا این قاعده از زاویه دید آنها بررسی می‌شود.

ملاصدرا و قاعده "الحق ماهیته انیته"

اهمیت بسیار زیاد مسأله ماهیت نداشتن خداوند باعث شد که صدرالمتهلین تنها در کتاب اسفار در پنج مرتبه به این بحث بپردازد:

۱- فصل سوم از منبع دوم، ۹۶/۱. و با تصحیح آیه الله حسن زاده، ۱۵۹/۱.

۲- فصل ششم از مرحله ششم، ۱ / ۱۸۱.

۳- فصل اول از طرف دوم از مرحله دهم، ۴۵۲/۳.

۴- فصل پنجم از موقف اول. ۴۸/۶.

۵- فصل هفتم از موقف اول. ۸۳/۶.

فعلاً به مقایسه فصل سوم از جلد اول و فصل پنجم از جلد ششم به صورت اجمالی و اشاره وار می پردازیم:

أ: در جلد اول ابتدا به توضیح عنوان پرداخته است ولی در جلد ششم عنوان مساله را توضیح نداده است.

ب: برهان زاید بودن وجود مساوی با عارض بودن و معلول شدن آن هم در جلد اول آمده است و هم جلد ششم، و هر دو جا به عنوان برهان اول مساله است. و در هر دو جا نیز اشاره به تام نبودن برهان کرده است.

ج: برهان دوم - که مهمترین برهان است و آن این که اگر وجود زاید باشد لازم می آید که شیء بر خود مقدم گردد- هم در جلد اول و هم جلد ششم به عنوان دومین برهان آمده است. و در هر دو جا نیز اشاره به ناتمام بودن این برهان نیز کرده است. البته تقریر ملاصدرا در جلد اول تفاوت بسیاری با جلد ششم دارد، که در آینده بیان خواهد شد.

د: برهان این که اگر واجب ماهیت داشته باشد باید تحت مقوله جوهر باشد و در این صورت جنس و فصل پیدا می کند و مرکب می شود هم در جلد اول آمده است و هم در جلد ششم، و ملاصدرا در هر دو جا این برهان را صحیح می داند.

ه: برهان این که اگر خداوند ماهیت داشته باشد لازم می آید که وجودش زاید و ممکن و قابل زوال باشد. تنها در جلد اول ذکر شده است. (برهان سوم اسفار است).

و: برهان این که اگر ماهیت داشته باشد آن ماهیت کلی است و دارای افراد متعددی است که یا واجب یا ممکن یا ممتنع اند نیز فقط در جلد اول به عنوان برهان چهارم ذکر شده است.

ز: اشکالات فخر رازی بر برهان دوم و پاسخهای خواجه از آنها از کتاب شرح اشارات فقط در جلد اول اسفار نقل شده است. بله در جلد ششم در فصل پنجم از موقف اول که به بحث از ماهیت نداشتن خدا پرداخته است این اشکال و جوابها ذکر نشده اند اما در فصل اول از طرف دوم مرحله دهم (۴۵۳ / ۳) این اشکال و جوابها به صورت مختصر ذکر شده اند.

ح: اشکال دشتکی به برهان چهارم و جواب آن در جلد اول و نیز در فصل هفتم از جلد ششم ذکر شده است ولی در فصل پنجم جلد ششم که اختصاص به همین مساله دارد ذکر نشده است.

ط: استدلالهای کسانی که معتقد به زیادت وجود واجب بر ماهیت او هستند فقط در جلد اول به عنوان شکوک و اذاحات آمده است.

علامه طباطبائی: مقایسه اجمالی مرحله چهارم و مرحله دوازدهم نهاییه الحکمه

ضمناً این جا مناسب است مقایسه ای اجمالی بین همین بحث در مرحله چهارم و مرحله دوازدهم نهاییه الحکمه نیز بشود. در کتاب نهاییه مجموعاً چهار برهان بر ماهیت نداشتن واجب ذکر کرده است به این ترتیب:

برهان اول: ماهیت مساوی با امکان است. هم در مرحله چهارم و هم مرحله دوازدهم.

برهان دوم: که امتن حجج است اگر وجود زاید باشد عرضی و معلل می شود. هم مرحله چهارم و هم دوازدهم.

برهان سوم: هر ماهیتی عقلاً می تواند افراد زیاد داشته باشد. فقط در مرحله چهارم.

برهان چهارم: اگر ماهیت داشته باشد داخل در تحت مقوله و جنس می شود و جهت امکانی دارد. این برهان نیز فقط در مرحله دوازدهم آمده است. علاوه بر اینها در مرحله چهارم ادله آنان که وجود واجب را زاید بر ماهیت می دانند نیز با پاسخ آنها ذکر شده است. که در مرحله دوازدهم نیامده است. و در مرحله چهارم ثمرات مساله از قبیل آن که واجب الوجود حیثیت تعلیلی و حیثیت تقییدی ندارد و نیز دارای ضرورت ازلی است. مفصل بیان شده است اما در مرحله دوازدهم تنها در دو سطر این را بیان کرده است.

پس از بحثهای گذشته که جنبه مقدماتی داشتند اکنون وارد اصل مساله شده و ادله ای را که از نظر این فیلسوفان دلالت می کنند -یا ادعا شده است که دلالت دارند- بر آن که واجب الوجود ماهیت ندارد ذکر می کنیم.

۱) برهان اول

اگر وجود واجب الوجود عین ذاتش نباشد لازم می آید که فاعل و قابل باشد. و تالی باطل است. پس مقدم نیز باطل است.

بیان ملازمه بین مقدم و تالی: هر گاه وجود چیزی عین ذاتش نباشد آن وجود عرضی می‌باشد، و حمل هر چیزی که عرضی است چون خارج از ذات است و مغایر می‌باشد احتیاج به علت دارد و هر چه که علت بخواهد معلول می‌باشد، بنابراین هر گاه حمل موجود بر چیزی احتیاج به غیر داشته باشد این موجودیت معلول و محتاج به علت می‌باشد. پس اگر وجود خداوند عین ذاتش نباشد عرضی و معلول است و احتیاج به علت دارد، و علت آن یا خود ماهیت اوست یا غیر واجب علت این عروض می‌باشد. صورت دوم که بطلانش روشن است زیرا اگر وجود واجب، معلول غیر باشد لازم می‌آید که واجب تبدیل به ممکن الوجود شود و این خلف و انقلاب است. و اما صورت اول این است که وجود او معلول معروض-ماهیتش- باشد، پس ماهیت واجب از طرفی فاعل وجود است چون مقتضی آن است، و از طرفی قابل وجود است چون معروض آن است. و اما علت بطلان تالی این است که فرض آن است که واجب الوجود بسیط است و چیزی که بسیط است نمی‌تواند هم فاعل باشد و هم قابل، زیرا فاعلیت و قابلیت دو حیثیت متغایرنده و چیزی که دو حیثیت مختلف داشته باشد مرکب می‌گردد و با بسیط بودن سازگار نیست. (اسفار، ۹۶/۱) (تفتازانی، شرح المقاصد، ۳۱۳/۱)

جواد آملی گفته است: «این دلیل ناتمام است زیرا احتیاج به اثبات دو مقدمه دارد، اول آن که واجب بسیط است و دوم آن که جمع بین دو حیثیت قبول و فعل با بسیط بودن منافات دارد. و مقدمه اول صحیح است اما در مقدمه دوم مغالطه‌ای است که از طریق اشتراک لفظی بین دو معنای قبول پیش آمده است، یکی از دو معنای قبول اتصاف و دیگری انفعال است. قبول به معنای انفعال با حیثیت فعل قابل جمع نیست. ولی قبول به معنای اتصاف با حیثیت فعل قابل جمع است». (رحیق مختم، ۹۹/۲)

صدرالمتألهین در فصل سوم از منهج دوم جلد اول گفته است: «و فی بطلان التالی کلام سیرد علیک ان شاء الله» (اسفار، ۹۶/۱) و مقصودش کلامی است که در جلد دوم فصل ششم گفته است: «فی ان البسیط هل يجوز ان يكون فاعلاً وقابلاً» و در این فصل می‌گوید: اگر قبول به معنای انفعال و ناثر باشد پس چیزی از خود متاثر نمی‌شود و اتحاد فاعل و قابل صحیح نیست و همچنین اگر مقبول صفت کمالیه‌ای برای قابل باشد چیزی به خود استکمال نمی‌یابد ولی اگر قبول به معنای اتصاف به صفت غیرکمالیه‌ای باشد که مرتبه آن صفت پس از مرتبه ذات موصوف به آن صفت باشد در این صورت اتحاد فاعل و قابل صحیح است.^۳ (اسفار، ۱۸۱/۲-۱۷۸)، ضمناً تفتازانی نیز این برهان را تمام ندانسته و گوید: «لا نسلم استحالة كون الشيء قابلاً و فاعلاً» (شرح المقاصد، ۳۱۳/۱)

با توجه به آن چه گذشت معلوم می‌شود که این برهان نزد صدرالمتألهین تمام نیست. و تنها در جلد اول آن را عنوان کرده و نپذیرفته است و در جلد ششم نیز ذکر نکرده است. علامه نیز آن را تمام ندانسته و لذا در نهاییه و پاورقی‌های اسفار به آن اشاره‌ای نکرده است. ولی این برهان را می‌توان این گونه تقریر نمود که فرض آن است که واجب الوجود بسیط من جمیع الجهات است -هم چنان که ملاصدرا نیز این را مفروض دانسته است- و هم چنان که ترکیب از اجزاء مقداری و نیز از اجزاء خارجی مثل ماده و صورت یا اجزاء عقلی چون جنس و فصل با بسیط بودن سازگار نیستند همچنین ترکیب عقلی از وجود و ماهیت نیز با بسیط بودن قابل جمع نیست. علاوه بر آن که چیزی که وجودش زاید بر ماهیتش باشد لازم می‌آید که در مرتبه ذات خالی از وجود باشد و برای حمل موجود بر او محتاج به حیثیت تقییدیه بشود و همه اینها با وجوب وجود سازگاری ندارند.

۲) برهان دوم

اگر واجب دارای ماهیت باشد لازم می‌آید شیء بر خود مقدم باشد. و تقدم شیء بر خود باطل و محال است، پس ماهیت داشتن واجب نیز محال است.

بیان تلازم مقدم و تالی: هر چیزی که مرکب از وجود و ماهیت باشد وجودش عارض بر ماهیتش خواهد بود، و هر چیزی که عارض است در عروض خود معلول بوده و احتیاج به علت دارد. بنابراین عارض شدن وجود بر ماهیت واجب احتیاج به علت دارد، و علت باید مقدم بر معلول باشد. و علت این عارض شدن وجود یا خود ماهیت واجب است یا غیر آن می‌باشد. روشن است که غیر واجب نمی‌تواند علت بر عارض شدن وجود بر ماهیت واجب الوجود شود، زیرا این با واجب بودن منافات دارد. پس باید علت آن خود ذات و ماهیت واجب باشد، و چون باید علت وجوداً مقدم بر معلول باشد، پس باید ماهیت واجب الوجود وجوداً مقدم باشد بر وجود خود تا به خودش وجود را بدهد. و این همان تقدم شیء بر خود می‌باشد.

^۳. «و اما اذا كان بمجرد الاتصاف بصفة غير كمالية تكون مرتبتها بعد تمام مرتبة الذات الموصوفة فيجوز كون الشيء مقتضياً لما يلزم ذاته و لا ينفك عنه كلوازم الماهيات سيما البسيطة ففي الجميع ما عنها و ما فيها معنى واحد ای جهة الفاعلية و القابلية فيها واحد... كالنار والحرارة و الماء و الرطوبة... و يدل ايضاً ان للباري عز اسمه صفات انتزاعية فاذن ذاته بسيطة و مع بساطته فاعل و قابل لهذه الاعتبارات العقلية»

و اما بطلان تالی: تقدم شیء بر نفس خود به معنای آن است که چیزی خودش در مرتبه متقدم باشد تا بتواند علت باشد، و نیز در مرتبه متقدم نباشد تا بتواند معلول قرار می‌گیرد و روشن است که معلول در مرتبه علت وجود ندارد و علت نیز در مرتبه معلول نیست پس منجر به تقدم شیء بر نفس و عدم تقدم شیء بر نفس می‌شود. یعنی هم در مرتبه پیش از خود قرار دارد و هم قرار ندارد و این اجتماع نقیضین است. صدر المتألهین در این برهان اسمی از دور یا تسلسل ذکر نکرده است. اما همان محذور دور که تقدم شیء بر نفس خود می‌باشد را ذکر کرده است. اما این برهان طبق تقریر مرحوم حاجی سبزواری و نیز فخر رازی احتیاج به ذکر دور و تسلسل دارند و پس از ابطال آنها به نتیجه می‌رسد. بنابراین تقریر برهان طبق بیان صدر المتألهین بهتر است.^۴

آنچه که ذکر شد تقریر برهان طبق جلد اول اسفار بود، ولی در جلد ششم گفته است: «هر ماهیتی که وجود عارض آن بشود این وجود چون عرضی است علت می‌خواهد، و ماهیت نمی‌تواند در وجود خود اثر بگذارد چون چیزی که اثر در وجود چیزی می‌گذارد باید وجوداً مقدم بر آن باشد پس اگر ماهیت سبب وجود خود بشود باید پیش از وجود خود موجود باشد و این محال است. و اگر محتاج به سببی خارج از ذات باشد این نیز ممتنع است». (۴۸/۶)

علامه در مرحله چهارم نهاییه الحکمه برهان را به بیان جلد اول اسفار تقریر کرده است و تنها در صورت تسلسل این را اضافه کرده است که اگر این وجود متقدم (وجود علت) عین وجود متاخر (وجود عارض) نباشد لازم می‌آید که یک ماهیت واحد به بیش از یک وجود واحد موجود شده باشد و این محال است. (۴۸)

و در مرحله دوازدهم تقریر دیگری از برهان بیان کرده است: اگر واجب تعالی ماهیت داشته باشد پس آن ماهیت در ذات خود نه موجود است و نه معدوم پس در متلبس شدن به وجود محتاج به سبب است و این سبب یا ذات خود است یا چیزی خارج از آن است و هر دو صورت محال است. (۲۴۱)

این تقریر علامه گویا بهترین تقریر برهان باشد، که در آینده توضیح داده خواهد شد (که در شرح منظومه/۲۲ و ۲۱، نیز این برهان با بیانی دیگر گفته شده است).

۳) برهان سوم

سومین برهانی که صدر المتألهین برای منزه بودن واجب متعال از ماهیت ذکر کرده است این است که: اگر وجود واجب زاید بر ماهیت او باشد لازم می‌آید که وجود او قابل زوال باشد، و تالی باطل است پس مقدم نیز باطل است.

^۴. برای بدست آوردن تقریرهای مختلف این برهان به کتابهای زیر رجوع شود:

الف: ملاصدرا، «اسفار» ۹۸/۱.

ب: ملاصدرا، «اسفار» ۴۸/۶.

ج: ملاصدرا، «مفاتیح الغیب»، ۲۵۷ که بسیار مهم است.

د: مبینی، «شرح الهدایة الاثریة»، ۲۸۳.

ه: طوسی، «شرح الاشارات» و نیز قطب رازی «محاکمات».

و: جوادی آملی، «حقیق مختوم» ۱۰۰/۲.

ز: جوادی آملی، «شرح حکمت متعالیه»، ۶/ بخش یکم، ۳۶۰.

ح: فخر رازی، «نقد المحصل» ۹۶.

ط: تفتازانی، «شرح المقاصد»، ۳۱۳/۱.

ی: مطهری، «شرح المنظومه» ۲۱.

یا: طباطبائی، «نهایة الحکمة» ۴۸، مرحله چهارم.

یب: طباطبائی، «نهایة الحکمة» ۲۴۱، مرحله دوازدهم.

یج: طباطبائی، «بدایة الحکمة» ۴۳.

ید: اصفهانی، «تحفة الحکیم» ۱۲.

یه: فخر رازی، «البراهین در علم کلام» ۸۶/۱.

یو: محمد مفتی، «قاموس البحرین» ۲۵۱.

– اثبات تلازم بین مقدم و تالی: وقتی وجود واجب زاید بر ذات باشد محتاج می‌گردد و هر چه که محتاج باشد ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی ذاتاً قابل زوال است و اگر قابل زوال نباشد پس واجب الوجود بالذات می‌گردد و هر چه واجب الوجود بالذات باشد محتاج به چیزی نخواهد بود، و وابسته به ماهیت نخواهد بود و این خلف فرض است و به عبارت دیگر مدعای ما نیز همین است.^۵

(۴) برهان چهارم

این برهان از شیخ اشراق در مطارحات است. (مجموعه مصنفات، ۳۹۸/۱) و صدرالمتألهین نیز آن را برهانی متین و صحیح می‌داند. (اسفار، ۱۰۴/۱ و ۵۶/۶)، آیه الله جوادی آملی می‌گوید: «ویژگی این برهان در این است که بر خلاف براهین گذشته، محذور را در وجودی که عارض بر ماهیت می‌شود جستجو نمی‌کند بلکه اشکال را در نفس ماهیت واجب در صورت زیادت وجود بر آن، می‌یابد». (رحیق مختوم، ۱۳۱/۲) تقریر برهان چنین است:

اگر واجب الوجود ماهیتی داشته باشد آن ماهیت باید یکی از مواد ثلاث (وجوب، امکان، امتناع) را داشته باشد. و هر سه صورت محال است. زیرا اگر آن ماهیت ممتنع الوجود باشد. باید هیچ فردی از آن محقق نشده باشد، در حالی که فرض آن است که یک فرد آن محقق شده که همان واجب الوجود است. و اگر آن ماهیت ممکن الوجود باشد باید افراد آن نیز ممکن الوجود باشند در حالی که فرض آن است که یک فرد آن واجب الوجود است و وجوب با امکان قابل جمع نیست. و اگر آن ماهیت واجب الوجود باشد چون ماهیت است و کلی است، و قابل صدق بر کثیرین است، سپس باید تمام افراد آن بالضرورة موجود باشند. در حالی که بیش از یک فرد آن موجود نشده است.

تقریر دوم از برهان چهارم

صدر المتألهین پس از نقل یک اشکال و جواب بر این برهان تقریر دیگری از آن بیان کرده است. – تقریر اول از شیخ اشراق و دوم از ملاصدرا است- به این عبارت: «فحاصل برهانه انه لما كان الوجوب والامكان والامتناع...». (اسفار، ۱۰۴/۱) و (شرح الهدایه الاثیری، ۲۸۷) اگر واجب ماهیتی کلی غیر از وجود داشته باشد آن ماهیت عقلاً می‌تواند افراد جزئی متعدد داشته باشد و این جزئیات یا واجب الوجود بالذاتند یا ممتنع بالذات یا ممکن بالذات. و هر سه صورت باطل است. علت این که هر ماهیتی باید متصف به یکی از مواد ثلاث باشد روشن است و اما علت بطلان هر سه صورت (بطلان لازم): اگر ممتنع الوجود باشند پس چرا یکی از آن افراد موجود شده در حالی که هیچ فردی از آن نباید محقق شود. و علاوه بر آن که واجب الوجود نیز شده است؟! و اگر افراد آن ممکن باشند پس چرا این فردی که متحقق شده (واجب الوجود) واجب بالذات است نه ممکن؟! و اگر افراد آن واجب باشند پس چرا سایر افراد آن موجود نشده است؟! (زیرا در آینده توحید اثبات خواهد شد). پس واجب ماهیتی ندارد.

ضمناً این برهان چهارم تنها در جلد اول اسفار ذکر شده است، و در جلد ششم اشاره‌ای به آن نشده است. علامه طباطبائی نیز تنها در مرحله چهارم نهاییه آن را ذکر کرده است. (۴۹)

(۵) برهان پنجم

ملاصدرا در جلد ششم اسفار گفته^۶، چون این روش تلفیقی از روش اشراق و حکمت متعالیه است گفته است: قریب به آن روش می‌باشد. (۵۶) اگر وجود واجب زاید بر ماهیت او باشد ماهیت او یا جوهر است یا عرض، زیرا این ماهیت یا در هستی خود محتاج به موضوع است یا محتاج موضوع نیست، و به هر حال چه جوهر باشد و چه عرض باشد داخل در یکی از مقولات می‌شود و آن مقوله جنس او می‌گردد و برای امتیاز سایر انواع آن مقوله احتیاج به فصل دارد، پس مرکب از جنس و فصل می‌باشد و هر مرکبی محتاج به اجزاء خود است، و دیگر واجب نخواهد بود. (شرح حکمه متعالیه، جوادی آملی، ۴۱۱) و (شرح الهدایه الاثیری، ۲۸۷)

این تقریر متوقف بر آن است که جوهر جنس باشد تا ترکیب از جنس و فصل پیش آید، ولی برخی از حکما مانند شیخ اشراق جوهر را مفهوم عرضی می‌دانند نه ماهیت ذاتی بنابراین، این تقریر به نظر آنان کامل نیست گر چه طبق مبنای مشهور حکما صحیح است.

^۵. «اسفار» ۱ / ۹۷؛ «شرح المقاصد» ۳۱۳ / ۱؛ «المطارحات» ضمن مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ۳۹۹ / ۱. این برهان در نهاییه الحکمه ذکر نشده است و در جلد ششم اسفار نیز به تقریر دیگری بیان شده است.

^۶. «وہاہنا مسلک آخر فی نفی الماہیۃ عن الواجب و هو قریب الماخذ مما ذکرہا صاحب المطارحات...»

۶) برهان ششم

ملاصدرا در المظاهر الالهیه گفته است: بدان که وجود خدا همان ماهیت اوست. و وجود او وجود همه اشیا است و هر ماهیتی وجود بر آن عارض می شود که این عروض نیازمند جاعل و سببی است و از آن جا که شیء در وجود خودش نمی تواند تاثیر بگذارد، زیرا علت باید از نظر وجودی بر معلول مقدم باشد و تقدم وجودی ماهیت معلول بر وجودش غیر معقول است. پس وجود حق تعالی ماهیتش است و ماهیتش همان وجودش است.^۷ (۲۴۲)

۷) برهان هفتم

صدرالمتألهین در پاسخ محقق دوانی گفته است: واجب ماهیت کلیه ندارد. زیرا ماهیت شیء آن چیزی است که ذهن بعد از تجرد آن شیء از وجود و تشخص آن را تصور می کند و کلیت و اشتراک را به آن عارض می کند. در حالی که حقیقت وجود عین هویت شخصی است و تصور آن و علم به آن جز به نحو شهودی و حضوری امکان ندارد.^۸ (اسفار، ۸۵/۶ و ۸۴)

۸) برهان هشتم

علامه طباطبائی فرموده است: امکان لازمه ماهیت است. پس هر ماهیتی ممکن است. و عکس این قضیه چنین می شود که: هر چیزی که ممکن نیست ماهیت هم ندارد، پس واجب بالذات ماهیتی وراء وجود واجبی اش ندارد.^۹ (نهایه الحکمه، ۴۸ و ۴۰)

۹) برهان نهم

محمد بن احمد خواجگی شیرازی گوید: «بدان که ذات حق سبحانه مخالف سایر ذوات است به حسب حقیقت و ماهیت، از برای آن که ذوات متساویه، در حقیقت مشارکند با یکدیگر و متساویند در لوازم. پس لازم می آید قدم حوادث و حدوث واجب تعالی عنه علواً کبیراً. و قدمای متکلمین بر آن رفته که ذات حق تعالی ممائل سایر ذوات است به حسب ماهیت و حقیقت، و امتیاز ذات حق از دیگر ذوات به احوال او تعالی است که آن وجوب است و حیات و علم و قدرت. و چون بطلان این مذهب ظاهر بود متعرض ذکر شبه ایشان و دفع آن نشدیم» (النظامیه فی المذهب الامامیه، ۹۳)

ضمناً مرحوم خواجگی شیرازی عبارت مفصلی را از شیخ عمر خیام در شرح حکمت علایی شیخ الرئیس نقل کرده است و نتیجه گرفته است که چون واجب ماهیت ندارد پس شناخت ذات او میسر نیست و اما راه معرفت صحیح به او چیست توضیح داده و چند حدیث نیز نقل کرده است که شاهد بر شیعه بودن عمر خیام نیز می باشد. برای پرهیز از طولانی شدن کلام آن را نقل نمی کنیم. (النظامیه فی المذهب الامامیه، ۸۳ و ۸۱)

۱۰) برهان دهم

مرحوم ملا نظرعلی گیلانی می گوید: اگر واجب دارای ماهیت می بود، یا آن ماهیت در مرتبه ذاتش تحقق داشته یا نه، اگر تحقق داشته که وجودش زائد بر ماهیتش نیست. زیرا عارض در مرتبه ذات معروض نیست. و در صورت دوم، واجب در مرتبه ای از مراتب نفس الامر است که فی حد ذاته معدوم است و معدوم ذاتاً علت وجود شیء نمی شود. پس واجب در وجودش محتاج به غیر می شود. و هر دو صورت محال است پس واجب دارای ماهیت نمی باشد.^{۱۰} (منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ۴/۶۷۵)

^۷. «اعلم ان انیته تعالی ماهیته و وجوده تعالی وجود کل شیء و وجوده عین حقیقه الوجود من غیر شوب عدم و کثره لان کل ماهیه یعرض لها الوجود ففی اتصافها بالوجود و کونها مصادقاً للحکم به علیها یحتاج الی جاعل یجعلها، ولما ثبت امتناع تاثیر شیء فی وجوده من جهة ان العلة یجب ان تكون متقدمه علی المعلول بالوجود، و تقدم الماهیه علی وجودها بالوجود غیر معقول، فوجوده تعالی ماهیته، و ماهیته وجوده.»

^۸. «ان الواجب لیس له -غیر الهویه الشخصیه التي عبر عنها تارة بالوجود الصرف وتارة بالموجود البحت او الوجود او التشخص او الواجب البحت- ماهیه کلیه، فان الماهیه للشیء هی التي یتصورها الذهن بعد تجریدها عن الوجود و التشخص و یعرض لها کلیه والاشترک، و حقیقه الوجود هی عین الهویه الشخصیه لایمکن تصورها ولا یمکن العلم بها الا بنحو الشهود الحضوری.»

^۹. «ان الامکان لازم الماهیه، فکل ماهیه فهی ممکنه وینعکس الی ان ما لیس بممکن فلا ماهیه له، فلا ماهیه للواجب بالذات وراء وجود الواجبی.»

^{۱۰}. «...فبدلیل لاح لی فعرضت علی الاستاذ -مد ظله العالی- وأثنی علی، وهو ان الوجود فی الواجب لو کان زائداً علی ماهیته، ولاشک انه لایتحقق العارض فی مرتبه تحقق المعروض فلا یخلو اما ان یکون لماهیته فی مرتبه ذاته تحقق اولاً؟ فعلى الاول لم یکن الوجود زائداً علی ذاته، اذا لعارض لایکون فی مرتبه ذات

۱۱) برهان یازدهم

حاجی سبزواری در پاورقی اسفار گفته: اگر خداوند دارای ماهیت (حتی ماهیت نوعیه بسیطه) بود، ترکیب در ذاتش لازم می‌آمد. و از آن جا که تالی باطل است. پس مقدم نیز باطل است. بیان ملازمه چنین است که: با این فرض، واجب مرکب از ماهیت و وجود است. و ماهیت بدون وجود تکون ندارد. و اما بطلان تالی به دو وجه است. این که: حکم می‌کند که خداوند واحد، احد، بسیط و فرد است. و دیگر این که امکان ماده ترکیب و ترکیب صورت امکان است. و همان طور که هر ممکنی مرکب از وجود ماهیت است. هر شیء مرکب از وجود و ماهیتی نیز ممکن است. و هر احتیاجی نفس امکان است.^{۱۱} (۱۰۷/۱)

۱۲) برهان دوازدهم

این برهان نیز از مرحوم حاجی در پاورقی اسفار است: اگر واجب دارای ماهیت بود، امکان تعقل بشر نیز در مورد واجب وجود داشت. و از آنجا که لازم عقلاً باطل است. پس ملزوم نیز باطل است. بیان ملازمه هم چنین است که: نسخ ماهیت، ممکن التعقل است. همان طور که ماهیت‌ها به وسیله یکدیگر تعریف می‌شوند.^{۱۲} (۱۰۷/۱)

۱۳) برهان سیزدهم

این برهان نیز از مرحوم حاجی است: اگر خداوند دارای ماهیت بود. پس به همه تعینات و موجودات محیط نبود. زیرا خصوصیت هر ماهیت این است که خصوصیات ماهیات دیگر را ندارد. پس باید خداوند وجودی داشته باشد که جامع همه تعینات باشد و همه ماهیات را نیز در بر بگیرد.^{۱۳} (اسفار، ۱۰۷/۱) این برهان را مرحوم حاجی در پاورقی جلد ششم اسفار نیز با اندک تفاوتی بیان کرده است. (۵۰/۶)

۱۴) برهان چهاردهم

مرحوم حاجی گفته است: شیء موجوده، یا موجودات یا ماهیت، (و همه ماهیات مانند ماهیت واحدی هستند) که شیئیت وجود و عدم ندارند. و لذا ماهیت به واجب تعلق نمی‌گیرد. زیرا شایسته نیست که خداوند نه شیئیت وجود و نه شیئیت عدم داشته باشد.^{۱۴} (اسفار، ۵۰/۶)

۱۵) برهان پانزدهم

حکیم نزوی براهین و دلایل قطعی بر اثبات این مساله شریفه را بسیار می‌داند که به گمان ایشان، این براهین لا تعد و لا تحصی هستند. و فقط به ذکر چند برهان اکتفا می‌کند. اولین براهانی که وی در این زمینه ارائه می‌دهد چنین است:

«هرگاه تمام ذات واجب الوجود بالذات ماهیتی از ماهیات باشد. لازم می‌آید که تمام حقیقت واجب الوجود بالذات در حد نفس خود قوه محضه و ابهام صرف باشد و او را در مرتبه نفس ذات خود اصلاً تحسلی و فعلیتی و موجودیتی نباشد، بلکه به غیر خود که مصداقی از مصداقات عینیّه

المعروض. و علی الثانی یكون الواجب فی مرتبه من مراتب نفس الامر و هی مرتبه ذاته من حیث هی معدوماً والمعدوم فی حد ذاته لا یصیر علّة لوجود شیء، سواء كان وجود نفسه او وجود غیره، فیلزم احتیاج الواجب فی وجوده الی غیره»

^{۱۱}. «نعم يمكن الاستدلال على المطلوب بالتركيب من وجه آخر، بان يقال: لو كان للواجب تعالى ماهية سوى الوجود -ولو كانت ماهية بسيطة نوعية- لكان زوجاً تركيبياً، والتالي باطل فالمقدم مثله، بيان الملازمة ان الواجب حينئذ مجموع الماهية والوجود، لا الماهية فقط، اذ المراد بها ماهي مقابلة للوجود، فليست من حيث هي الاهی، فلا یكمن كونها بلا وجود حقیقه الواجب تعالى وهو ظاهر... واما بطلان التالی فلوجهین: الاول ان العقل الصحیح یحکم بانه تعالى واحد احد بسیط فرد لا یجوز فیه شیء وشیء... والثانی کما ان الامکان ماده التركيب كذلك التركيب صورة الامکان، کما ان کل ممکن زوج ترکیبی كذلك کل زوج ترکیبی ممکن، اذ کل محتاج والحاجه نفس الامکان او مساوقه له او معلومه له».

^{۱۲}. «لو كان للواجب ماهية لزم امکان تعقله للبشر واللازم باطل عقلاً واتفاقاً فالملزوم مثله، بیان الملازمة أن نسخ الماهية ممکن التعقل والاكتناه اینما تحقق، کما اشتهر أن التعريف للماهية وبالماهية...».

^{۱۳}. «لو كان له ماهية لم یکن محیطاً بكل التعینات، لان خصوصية أية ماهية كانت لاتجامع خصوصیات الماهیات الاخر، فلا بد أن یكون هو تعالى وجوداً یجامع کل التعینات و ینسبط علی کل الماهیات».

^{۱۴}. «الشیء المتحقق اما وجود واما ماهية، والماهیات کلها کماهیة واحدة، فانها لیست شیئیه الوجود و لاعدم، والماهیة لاتلیق بالحضرة الربوبیه، لانها حیثیه عدم الیاء عن الوجود و عدم، فبقي الوجود، لانه حیثیه الیاء عن عدم».

وجود است. موجود و متحصل باشد، پس در موجودیت و تحصل ذات خود بغیر خود محتاج می‌باشد، و هم چنین چیزی نمی‌باشد. مگر ممکن الوجود، خواه وجود معلول ذات باشد و خواه معلول غیر، و خواه متحد باشد و خواه غیر متحد، زیرا که احتیاج همان امکان است. بیان ملازمه آن است که: ماهیت دو معنی دارد، عام و خاص، و هر وقت که ماهیت در مقابل وجود گفته شود مراد خاص است نه عام، و ماهیت بمعنی خاص در حد نفس خود اصلاً موجودیت و فعلیت و تحصل ندارد. این است معنی کلام ایشان که «الماهیه من حیث هی لیست الا هی» و نیز بیان نمودم که از برای وجود - حقایق عینی و افراد خارجی است که با نفس خود موجود و متحصلند، و ماهیات به تبعیت و بالعرض آنها موجودند، پس هرگاه تمام ذات واجب الوجود ماهیتی از ماهیات باشد، ملازمه نهایت ظهور و غایت بروز بهم رساند، و هرگاه تمام ذات واجب آن وجود مرکب از ماهیت و وجود باشد، لازم می‌آید که واجب الوجود در موجودیت به غیر خود محتاج باشد، زیرا که جزء بالضروره غیر کل است، خواه وجود در این فرض واجب الوجود باشد یا ممکن - و حال آن که بطلان این احتمال از راه دیگر نیز ثابت می‌شود. و آن این است که: در این صورت واجب الوجود مرکب می‌باشد و هر مرکب محتاج است و هر محتاج ممکن و می‌گوید:

این برهان محکم البنیان باین نحو از بیان و متباین از مواهب الهیه و از خصایص این رساله است. و در کتب الهی و کلام به نظر قاصر این فقیر نرسیده است». (لمعات الهیه، ۷۱ و ۶۹)

۱۶) برهان شانزدهم

این برهان نیز از حکیم زنوزی می‌باشد که در بیان این که وجود تمام حقیقت حق و حقیقت او صرف وجود و نور صرف است می‌گوید: «بر این مسأله شریفه که فی الحقیقه ام المسائل است در مسائل ربوبیات برهانی است که شیخ در الهیات شفا و بهمنیار در الهیات کتاب تحصیل و محقق طوسی در کتاب تجرید و صدر محققین در امور عامه اسفار اربعه و در کتاب مبدءاً و معاد، اقامه نموده‌اند.

و آن برهان این است که: هرگاه تمام حقیقت واجب الوجود وجود صرف خارجی نباشد بلکه ماهیتی از ماهیات باشد. هر آینه وجود زاید می‌باشد بر او و وصف می‌باشد از برای او، والا چگونه مناط موجودیت واجب الوجود بالذات می‌تواند شد. و این وجود زائد امر عینی و موجود خارجی وصف عینی می‌باشد. زیرا که کلام در مفهوم وجود و افراد اعتباریه و اضافیه او نیست. زیرا که آنها زایدند بر ذات واجب الوجود در نزد کل. و بالضروره آن امر زائد عینی محتاج است به مؤثری و جاعلی، زیرا که مفروض این است که واجب الوجود نیست بلکه زائد است بر حقیقت او و ممتنع الوجود نیز نیست زیرا که موجود است. پس لامحاله ممکن خواهد بود. و هر ممکن محتاج است به علت. و آن مؤثر و موجد یا ذات و ماهیت واجب الوجود است، یا غیر او، در صورت اول تسلسل لازم است یا تقدم شیء بوجود خود و بر وجود خود، لازم محال است. پس ملزوم نیز محال خواهد بود.

بیان ملازمه آن است که: ماهیت مقابل وجود در حد نفس خود قوه محضه و ابهام صرف است، و از برای آن اصلاً تحصلی و فعلیتی و تقرری و شئیتی نیست، و وجود زائد مفروض، تحصل محض و تعین بحث و فعلیت صرفه است. و موجود است بنفس خود و متشخص است به ذات خود. چگونه کسی که او را اندک تمیزی باشد و به ادنی پایه انسانیت پا گذاشته باشد تجویز می‌کند که ابهام صرف، مفیض تحصل صرف، و قوه محضه موجد فعلیت محضه، و انیت بحث مفید هست بحث باشد؟

پس اگر ذات و ماهیت واجب الوجود بالذات علت و مفیض وجود خود باشد باید موجود باشد تا مفیض وجود باشد، اگر وجود دوم غیر وجود اول باشد والی غیر النهایه برود تسلسل ثابت والا دور لازم است، و در صورت دوم لازم می‌آید که چیزی که واجب الوجود بالذات فرض کرده بودیم واجب الوجود بالذات نباشد بلکه ممکن الوجود باشد. زیرا که چیزی که در موجودیت خود بغیر خود محتاج باشد ممکن الوجود می‌باشد. و این معنی خلاف فرض و تناقض است، و از این جاست که حکمای الهیین گفته‌اند: کل ذی ماهیه معلول، و کل معلول ممکن و کل ممکن زوج ترکیبی.

۱۷) برهان هفدهم

حکیم زنوزی در بیان برهان خاص بر اثبات احدیت صرفه واجب الوجود بالذات، چنین می‌گوید: «بدانکه هرگاه ذات واجب الوجود مرکب باشد از ماهیت و وجود، آن وجود یا واجب است و یا ممکن؟ در صورت اول، ذات واجب الوجود یا موجود بوجود دیگر است و یا موجود به همان وجود است که جزء واجب الوجود است، بحسب فرض در شق اول با این که لازم می‌آید تکرر وجود شیء واحد به سبب نشاء واحده از جهت واحده و آن باطل است. زیرا که یکی از آن دو وجود کافی است در موجودیت، پس اعتبار دیگری لغو خواهد بود. و نیز از جمله ضروریات است که وحدت موجود - بوحدت وجود است و این که یک موجود، یک وجود دارد، و نیز لازم می‌آید که وحدت واجب الوجود اعتباری باشد و به وحدت حقیقیه موصوف نباشد. زیرا که وحدت مساوق وجود است، و در صورت تعدد وجود، وحدت نیز متعدد می‌شود، و وحدتی متصور نمی‌باشد مگر به اعتبار

هیات اجتماعی که از انضمام حاصل می‌شود، سپس وحدت واجب الوجود وحدت اعتباریه می‌باشد و باطل است. چنان که در ابطال ترکیب اعتباری در واجب الوجود محقق خواهد شد.

و واجب الوجود با قطع نظر از وجود زائد موجود است یا موجود نیست، در صورت اول اعتبار آن، لغو خواهد بود، و در صورت دوم لازم می‌آید که واجب الوجود در مرتبه ذات خود موجود نباشد، بلکه در موجودیت به غیر خود محتاج باشد. زیرا که مفروض این است که وجود زائد بر ذات واجب الوجود است.

علاوه بر اینها می‌گوییم: که آن وجود زائد -یا واجب است یا ممکن؟ واجب نمی‌تواند باشد زیرا که در میانه شیء و وجود او ارتباط ذاتی باید متحقق باشد، والا لازم می‌آید که هر وجودی وجود همه چیز بتواند باشد. و این بالضروره محال است و ارتباط ذاتی در میانه او، و واجب الوجود محال و منافی وجوب وجود است، زیرا که ارتباط ذاتی در میانه دو چیز در صورتی متحقق می‌تواند باشد که یکی از آنها علت دیگری باشد، یا هر دو معلول علت ثالث باشند. و ظاهر است که معلولیت منافی وجوب وجود است. و هر گاه ممکن باشد لامحاله علت می‌خواهد، علت آن ماهیت نمی‌تواند باشد، و هر گاه علت آن، وجود باشد لازم می‌آید که واجب الوجود در وجود خود بغیر محتاج باشد زیرا که وجودی که علت است جزء واجب الوجود است و بالضروره، جزء شیء غیر آن شیء است. و هر گاه مجموع ماهیت و وجود علت باشند با این که علت مجموع به علت وجود بر می‌گردد. زیرا که ماهیت صلاحیت علت ندارد. چه انضماماً و چه انفراداً.

و باید گفت که: لامحاله وجود را مدخلیت در وجود زائد ثابت است و آن وجود جزء واجب الوجود است و بالضروره جزء، غیر کل است. پس واجب الوجود در وجود غیر محتاج خواهد بود، و احتیاج همخوابه امکان و منافی وجوب وجود است.

و در شق دوم آن، این است که واجب الوجود موجود باشد به همان وجودی که به حسب فرض جزء واجب الوجود است، نیز لازم می‌آید که واجب الوجود در وجود خود به غیر محتاج باشد چنان که گفته شد. و حال آن که فرض دیگر نیز لازم می‌آید زیرا که مفروض این است که واجب الوجود مرکب از ماهیت و وجود است و در این صورت، صرف وجود واجب الوجود است به حسب فرض، و این معنی عین مدعا است. (لمعات الهیه، ۱۰۸، ۱۰۹)

۱۸) برهان هیجدهم

حکیم زنوزی می‌گوید: «هرگاه واجب الوجود مرکب باشد، لازم می‌آید که محتاج باشد، لیکن لازم محال است. سپس ملزوم نیز محال خواهد بود.»

بیان ملازمه آن است که: مرکب از آن حیثیت که مرکب است محتاج به اجزاء است. و از برای اجزاء تقدم بالماهیة و مقدم بالطبع نسبت به مرکب ثابت است و هر محتاج ممکن است و این معنی خلاف فرض است. پس واجب الوجود به هیچ نحو از انحاء ترکیب مرکب نمی‌تواند باشد. چه آن ترکیب حقیقی باشد یا اعتباری، خارجی باشد یا عقلی، و چه ترکیب از وجود و ماهیت باشد یا ترکیب از نقص و کمال یا ... و این معنی غایت مطلوب و نهایت مقصود است. (لمعات الالهیه، ۱۱۲)

۱۹) برهان نوزدهم

حکیم زنوزی در اثبات بساطت حق چنین می‌گوید: «هرگاه در واجب الوجود نحوی از انحاء کثرت متحقق باشد، پس وحدت او ضعیف است. ضعف وحدت، مستلزم نقصان و قصور وجود است. و جهت وجود عین جهت نقصان و قصور نمی‌تواند باشد. پس صاحب ماهیت می‌باشد. و هر صاحب ماهیت معلول است.

پس هر نحوی از انحاء کثرت در ذات واجب الوجود محقق نمی‌تواند باشد. و این معنی عین مدعا و غایت دعوی است. این لطیفه ربوبیه و دقیقه ملکوتیه از الطاف الهیه و از مواهب ربانیه است و در کتب الهی و کلام، به نظر قاصر این حقیر نرسیده است. (لمعات الالهیه، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵)

۲۰) برهان بیستم

حکیم زنوزی در بیان نفی ترکیب از واجب الوجود در بدایع الحکم چنین می‌گوید که: «حقیقت واجب الوجود وجودی صرف و صرف حقیقت وجود است و محال است که حقیقت مقدسش ماهیتی از ماهیات و یا مرکب از ماهیت و وجود و یا مؤلف از سنخ عدم و یا مزدوج از وجدان شیء و فقدان شیء دیگر باشد.

زیرا که در صورت اول لازم می‌آید که تمام ذات مقدسش از جمیع جهات فعلیت و تحصیل، جز تقرر مفهومی که فرع متحصل وجودی باشد، خالی باشد و در مرتبه ذات از تعین و تشخص و طاردیت عدم به ذات و استغناء از غیر در موجودیت، عاری باشد.

و در صورت دوم، لازم آید که به جزئی از ذات از تعین و تشخص و استغناء از غیر خالی و در موجودیت محتاج به غیر بود، و چون کل به جزء در تقرر و تقدم، محتاج باشد لازم می‌آید که واجب الوجود بالذات مفروض، واجب الوجود بالغیر باشد.

و در صورت سوم لازم آید که بعضی از ذات که عدم است، بالذات طارد عدم نباشد بلکه به ذات طارد وجود باشد. و طارد وجود بالذات، به ذات قبول وجود نکند والا اجتماع متباینین و متناقضین لازم می‌آید. پس اگر موجود شود، به عرض موجود شود و هر چه به عرض موجود شود، تابع باشد و مفتقر به متبوع. پس لازم آید که واجب الوجود در موجودیت، محتاج به غیر باشد و هذا خلف.

و در صورت چهارم لازم آید که در ذات مقدسش، جهت امتناع یا جهت قوه و امکان ثابت شود. زیرا که اگر در مرتبه ذات از وجدان آن شیء که فاقد آن باشد، إیا کند، جهت امتناع در او متحقق می‌شود و اگر نباشد، جهت امکان. (۹،۸)

نتیجه گیری

از آن جا که هر قاعده فلسفی بر یک سری مبانی تصدیقیه استوار است که توسط آن مبانی تبیین می شود. لذا قاعده «الحق ماهیته انیته» نیز بر مبانی و مبادی تصدیقیه ای استوار است که از آن جمله قواعد «بساطت وجود»، «وحدت وجود»، «اصالت وجود» و قاعده «کل ممکن زوج مرکب من وجود و ماهیه» و قاعده «الواجب بالذات واجب من جمیع الجهات» می باشد. (ر.ک: همین رساله ۱۲۵-۱۱۸) اما مبانی ای که شمردیم در واقع شرط لازمند و نه کافی، یعنی اگر کسی به این مبانی معتقد است معلوم نیست حتماً به خود قاعده معتقد باشد. ولی اگر نباشد نمی تواند قاعده را به نحوی منطقی و سازگار قبول کند. اما می توان برای ادله منکران قاعده نیز دو مبنای اصالت ماهیت و اعتباریت وجود و همچنین اعتقاد به اشتراک معنوی وجود را بیان کرد. (جوادی آملی، حقیق مختوم، ۱۵۷/۱)

در پایان فهرست وار برخی از نتایج و لوازم اثبات این قاعده ذکر می شود:

- ۱- خداوند بسیط الحقیقه بوده و بسیط الحقیقه کل الاشياء ولیس شیء فها.
- ۲- خداوند بسیط است و هیچ گونه جزئی ندارد.
- ۳- خدا جنس مشترکی با هیچ موجودی ندارد.
- ۴- خدا جهت امکانی ندارد. زیرا امکان مربوط به ماهیت است.
- ۵- اثبات توحید ذاتی از نتایج این قاعده است. زیرا با این مساله دو قاعده صرف الشئ لایتثنی و لا یتکرر و قاعده بسیط الحقیقه که از ادله اثبات توحید، در واجب الوجود مصداق پیدا می کند.
- ۶- فرض تعدد واجب الوجود غلط است، زیرا وقتی ماهیت ندارد، تعین و وجود خاص عین ذات اوست و دیگر جائی برای فرض تعدد باقی نمی ماند.
- ۷- جهت یا جهات نقض در او راه ندارد. زیرا نقض از ماهیت است و خدا ماهیت ندارد.
- ۸- هیچ گونه عدمی در ناحیه ذات مقدس او راه ندارد.
- ۹- او معلول چیزی نیست. زیرا هر چیزی دارای ماهیت معلول است و او ماهیت ندارد.
- ۱۰- ذات خداوند وجود محض است، یعنی حقیقت وجود است نه مفهوم وجود، زیرا این مفهوم در همه موجودات زائد بر ذات است.
- ۱۱- خداوند وجود ذهنی ندارد و فقط وجود عینی خارجی است.
- ۱۲- هرگز کسی به کنه ذات او پی نمی برد زیرا ماهیت ندارد تا به ذهن کسی بیاید و ما تنها مفاهیم اسماء و صفات الهی را می شناسیم نه حقیقت آنها را.
- ۱۳- ماهیت جولانگاه علم حصولی است نه حضوری، پس علم حصولی به خدا، غیر ممکن است نه علم حضوری.
- ۱۴- خدا هم چنان که حیثیت تعلیلیه ندارد، حیثیت تعقیدیه نیز ندارد.
- ۱۵- تمام قضایای مربوط به خدا ضروری ازلیه اند که مهمتر از ضروری ذاتیه و وصفیه است.

منابع

- (۱) آشتیانی، سید جلال الدین، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، چاپخانه دانشگاه مشهد، بهار ۱۳۵۱.
- (۲) بهمنیار، التحصیل، تصحیح: مرتضی مطهری، انتشارات دانشکده الهیات، ۱۳۴۹. تهران.
- (۳) تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر هروی، شرح المقاصد، بیروت علم الکتب، ۱۴۰۹هـ-ق- ۱۹۸۹م.
- (۴) جوادی آملی، ریحق مختوم (شرح الحکمه المتعالیه) نشر اسراء، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- (۵) جوادی آملی، شرح حکمه متعالیه، نشر الزهراء، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- (۶) خواجهگی شیرازی، محمد بن احمد، النظامیه فی المذهب الامامیه.
- (۷) رازی، فخرالدین، نقد المحصل، بی نا، بی تا.
- (۸) رازی، قطب الدین، المحاکمات، نشر کتاب، قم، ۱۴۰۳هـ.
- (۹) سبزواری، حاج ملا هادی، منظومه، به اهتمام: مهدی محقق، توشی هیکو ایزوتسو، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- (۱۰) سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح: سید حسین نصر، مقدمه: هانری کربن، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، آذر ۱۳۶۹هـ-ق.
- (۱۱) شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، المظاهر الالهیه، تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان، مشهد..
- (۱۲) شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، تصحیح و تعلیق: حسن زاده آملی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۴هـ-ق.
- (۱۳) طباطبائی، سید محمد حسین، نهاییه الحکمه، مؤسسه اهل البيت، المکتبه الاسلامیه، بیروت، ۱۴۰۶هـ، ۱۹۸۶م.
- (۱۴) طباطبائی، سید محمد حسین، بدایه الحکمه، مکتبه طباطبائی، قم.
- (۱۵) کاتبی قزوینی، نجم الدین دبیران، حکمه العین، ترجمه: دکتر عباس صدری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- (۱۶) میبدی، شیخ محمد بن معین الدین، شرح الهدایه الاثیری، طبع کتب الاسلامیه حاج شیخ احمد شیرازی، ۱۳۳۱هـ.
- (۱۷) محمد، ابوالفضل محمد، (حمید مفتی) قاموس البحرين، تصحیح: علی اوجبی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.
- (۱۸) مطهری، مرتضی، شرح منظومه، انتشارات حکمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰.
- (۱۹) مدرسی تهرانی، آقاعلی، لمعات الهیه، مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انجمن اسلامی انجمن حکمت و فلسفه ایران، چاپخانه پارت، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱.
- (۲۰) مدرسی تهرانی، آقاعلی، بدایع الحکم، مقدمه و تنظیم: احمد واعظی، مؤسسه چاپ و نشر علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۳۷۶.